

وب سایت مهدی سیاح زاده «نی نامه» بخش اول

www.sayahzadeh.com

شرح و تفسیر

نی نامه مثنوی معنوی

مهدی سیاح زاده

بخش دوازدهم

برگرفته از کتاب «و چنین گفت مولوی»

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - چاپ دوم ۱۳۸۱ (۲۰۰۲)

شرکت کتاب - لس آنجلس - چاپ اول ۱۳۸۹ (۲۰۱۰)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ دوم ۱۳۹۴ (۲۰۱۵)

۱۲

همچو نی، زهری و تریاقی که دید؟

همچو نی، دم ساز و مشتاقی که دید؟

۱۲/۱

دگردیسی

تریاق تکامل

«آدم» آمده است که ما را به «بی خودی» برساند، ما را در «خودمان بمیراند» و سپس به کمال برساند. این است که «آدم» هم زهر است و هم تریاق. هم ترا می کشد و هم چون پادزهر شفابخش تو می شود تا «همه روح پذیر» شوی. به این منظوراست که در ادامه ی «نی نامه» می گوید:

۱۲

همچو نی، زهری و تریاقی که دید؟

همچو نی، دم ساز و مشتاقی که دید؟

۱۲/۱

تریاق، یا تریاک در اصل از زبان یونانی «ثریاکا» گرفته شده است. همانطور که می دانید، تریاک سه خاصیت آنی در انسان دارد. اول این که مصرف مختصر آن، انسان را بطور موقت به حالت نشئه و خلسه می برد و دوم آن که

مصرف بیش از معمول آن مانند زهر انسان را می کشد. خاصیت سوم تریاک حالت پادزهری آن است. در گذشته تریاک، یا تریاق، برای خنثی کردن زهر حشرات و موجودات دیگر در بدن انسان تجویز می شد و بیشتر به عنوان یک داروی شفا دهنده و زندگی بخش به کار می رفت.

در اغلب تفسیر هایی که از مولوی شده، در مورد این بیت گفته اند نی برای انسان هایی که درد اشتیاق ندارند، مانند زهر تلخ است و برای کسانی که سالک راه حق هستند، مانند پادزهر است و بیت دوم را هم این گونه معنی کرده اند که چون نی همدم «نی زن» (خدا) است، این است که عاشقانه نوای عشق سر می دهد. اینک سه نمونه از تفسیر های گذشته در باب این بیت:

«... چنانکه گذشت، آواز نی و آهنگ موسیقی گاه غم و حزن را بر می انگیزد و مستمع را بخود می برد و گاه آلام درونی را تسکین می دهد. به عقیده ی صوفیان، سماع برای کسی که از سر هوی و شهوت می شنود، زیان بخش و به منزله سم است و نسبت به اصحاب قلوب و صاحبان دل که بشرط می شنوند سودمند و دوای نافع است. پس بهر صورت بانگ نای زهر و پادزهر می تواند بود و چون دمسازی اقتضای وصال و حضور مطلوب می کند و اشتیاق با وجود غیبت محبوب دست می دهد و جای لب است و با این همه ناله زار بر می کشد، مولانا بوجه تعجب فرموده است: همچو نی دمساز

و مشتاقی که دید.» (شرح مثنوی شریف - استاد فروزانفر - جلد اول - صفحه ۱۸)

«... آواز نی برای آن ها که «درد اشتیاق» ندارند، تلخی و غم انگیزی دارد، اما برای اهل درد و عاشقان حقیقت، تریاق یا پادزهر است. نی که دمساز و همدم نی زن است و لب بر لب نوازنده ی خود دارد، مانند یک عاشق هجران کشیده مشتاق و در تلاش است تا به وصال برسد...» (کتاب مثنوی - استاد محمد استعلامی - جلد اول - صفحه ی ۱۹۶)

«... همانطور که حضرت حق با صفت قهر و لطف موصوف شده، انسان کامل نیز به صفت قهر و لطف متّصف است. انسان کامل، زهر است نسبت به اهل فسق و ارباب فجور و پادزهر است نسبت به اهل صلاح و اصحاب معرفت و البته می تواند نسبت به شخص واحد هم زهر باشد و هم پادزهر. زیرا همین که بیان فراق و هجران می کند، زهر می شود و چون مژده ی قرب و وصال می دهد، پادزهر می گردد...» (شرح جامع مثنوی معنوی - استاد کریم زمانی - جلد اول - صفحه ی ۶۰)

به نظر می رسد که این تفسیرها، کاملاً بیان کننده ی نظر مولوی نمی تواند باشد. زیرا از دید مولوی وجودی در این جهان مادی ما نیست که درد اشتیاق نداشته باشد. همه ی اجزای عالم، به ویژه انسان درد اشتیاق و شوق رسیدن به کمال را دارند. می ماند این که انسان بر روی این درد اشتیاق خود با مخدرهای این جهان سرپوش موقتی گذاشته است و به محض

جدایی از این مواد مخدر، حقیقت این درد اشتیاق بی رحمانه به او می تازد.

این همه اضطراب ها، افسردگی های بی جهت که گریبانگیر «موفق ترین» انسان ها، ثروتمندان، هنرپیشه های مشهور و موفق هالیوود و غیره است، نشانه ای از سرپوش گذاردن بر همین درد اشتیاق درون آن ها است. این سرگردانی انسان کنونی، با این همه پیشرفت های علمی و رفاه مادی، ناشی از همین درد اشتیاق است که خود انسان کنونی نمی فهمد و نمی داند که دردش چیست. هر جا که در مسیر خلاف این عشق درونی (عشق به آدم درون) راه می سپرد، علیرغم همه ی موفقیت های زندگی مادی خود، باز هم گویی در اقیانوسی از طلب و نیاز گرفتار شده و احساس می کند که «کم دارد». بنابراین هیچ انسانی نیست که چنین «درد اشتیاق» را نداشته باشد. این است که، در مصراع اول این بیت می خواهد بگوید مأموریت «آدم» (هوای ناپیدای درون نی) در این جهان ما، میراندن هر نوع از انواع حیات (جماد و نبات و حیوان و انسان) به وسیله ی «زهر تکامل» و زنده کردن آن نوع به نوع والاتر به وسیله ی «تریاق تکامل» و سرانجام رساندن همه ی هستی به «نیستان» و یا «بهشت» و یا بهتر بگوییم به «هستی لامکان» است.

گمان نکنیم که این جریان «مردن در خود» و «زنده شدن در نوع کامل تر از خود» در جهان کنونی ما متوقف شده

است. بهیچوجه روند تکامل ساکن نیست. این روند هنوز ادامه دارد. منتها نوع انسان با این زمان کوتاه (شاید حد اکثر ده هزار سال) خاطره ی های شفاهی و کتبی تاریخی خود، نمی تواند این رشد و تکامل در انواع حیات را درک کند.

«دم ساز»

در مصراع دوم می گوید: ابزار «آدم» در این مسیر و الایش «دم سازی» و «مشتاقی» است.

همچو نی دم ساز و مشتاقی که دید؟

درباره ی شوق قبلاً گفتیم که تمایل به کمال است.

مشتاق کسی است که «شوق» دارد. در مورد واژه ی «دم ساز»:

همانگونه که پیشتر گفته شد، در اغلب تفسیر های مثنوی این

دو واژه «دم» و «ساز» را «دمساز»، یعنی همدم و مصاحب

«نی زن» (خدا) تعبیر کرده اند. در حالی که اینطور نیست. «نی»

به تعبیری که در آغاز گفته شد، انسان است. آنچه سبب «آدم

شدن» انسان می شود روح است و گرنه می شود پوسته ی نی

یا ماده. روح، بخشی از وجود خداست. چه می گویم؟ آیا

روح خدا قابل تقسیم است که بگوییم روح بخشی از وجود

خداست؟ نه. باید گفت «آدم» محو شده در وجود خداست.

«آدم» وجودی از خداست و انسان به کمک آدم می رود که

«آدم» بشود. یعنی همه روح بشود. یعنی وجود ی خدایی پیدا

کند. پس نمی توان گفت که نی، «نی زن» می خواهد. این روح است که «نی» می نوازند و «دم» می سازد. روح «دم ساز» است. «دم» به معنی زندگی است. مولوی در بسیاری از ابیات، همین «دم» را به عنوان زندگی می گیرد. بطور مثال به این بیت از غزل مولوی توجه کنید:

نه که قصاب به خنجر، چو سر میش بُرد
نَهَلد گُشته ی خود را، گُشد آنگاه کُشاند
چو «دم» میش نماند، ز «دم» خود گُندش پُر
تو بینی «دم» یزدان به کجاهات رساند

کلیات شمس ۸۰۰۲/۲

«دم نردن» یعنی مردن. یعنی تسلیم شدن، از زندگی جدا شدن، رها کردن. و برعکس «دم ساز» یعنی وجودی که «دم» می سازد و زندگی می بخشد. می خواهد بگوید که «آدم درون» همه ی اجزای عالم، از یک سو حیات بخش (دم ساز) است و از سوی دیگر چون «مشتاق» است، یعنی «شوق» به خدا دارد، این می شود که همه ی عالم را با خود به کمال می رساند.

همچو نی، زهری و تریاقی که دید؟
همچو نی، دم ساز و مشتاقی که دید؟

۱۲/۱
